

همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها

در تاریخ ۲۲/۲/۱۳۹۲ جلسه پالتاکی توسط رفقای اتحاد چپ ایرانیان با موضوع "وضعیت فعلی مبارزه طبقه ی کارگرو وظایف نیروهای چپ در قبال آن" برگزار گردید سخنرانان رفقا حسین بهادری فعال جنبش کمونیستی و کارگری، حسین منصوری از فعالین سازمان فدائیان اقلیت و محمد اشرفی فعال جنبش کارگری ایران بودند. من نظرات خودم را با عنوان "همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها" ارایه دادم.

قسمت بسیار مهم بحث اتاق پالتاکی فوق این بود که طبقه ی کارگر پراکنده است و به دلیل پراکندگی نمی تواند در مقابل سرمایه داری و حمله های آن مقاومت کند، وضعیت مبارزه اش بغرنج و بدون چشم انداز است، عمده ترین علت این عدم توانایی و پراکندگی تشکیلات های مدعی کمونیستی هستند، باید آن ها اگر واقعاً کمونیست هستند بحران و بن بست رهبری را به رسمیت بشناسند و تمامی تسهیلات خود را در جهت ساختن هسته ها (نطفه های حزب) و به دنبال آن توسط هسته ها به ساختن حزب واقعی طبقه ی کارگر اقدام نمایند، این در واقع دقیقاً همان بحث وحدت کمونیست ها است و در این بحث حزب ابزاری است برای وحدت بخشیدن به کمونیست ها و سپس با عملکرد تشکیلاتی آن ها وحدت بخشیدن به طبقه ی کارگر جهت مبارزه ی سراسری و

تسخیر قدرت است، بحث فوق وحدت طبقه را هدف قرار داده است اما برای رسیدن به آن هدف وحدت کمونیست‌ها را جهت تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر قدم اول می‌داند.

رفیق حسین منصوری در جهت مخالفت با موضع بالا در جمع بندی خود یک اصلی را بیان کرد که از نظر من آب‌خور و سرچشمه اصلی توجیه تمامی جریانات و مشکل فعلی یعنی بن بست جنبش کمونیستی است، در واقع پناه بردن به کارکرد این اصل که توسط تمامی مخالفین لنینیزم و طرفداران خود به خودیزم به عنوان اصل پایه ای برای تئوری و پراتیک خود قرار داده اند برای توجیه و عدم پذیرش مسئولیت گذشته‌ی شکست خورده، حفظ وضعیت خود به خودیستی فعلی و ایجاد امکان ادامه محافل موجود در آینده و عدم انجام وظیفه در جهت اصلاح اشتباهات است، اصل فوق را تا به این روز تقریباً از تمامی افراد و تشکیلات‌های موجود و حتی کمونیست‌های منفرد شنیده ایم، گفته‌ی ایشان عبارت بود از: "اصلاً مسأله، مسأله وحدت کمونیست‌ها نیست، مسأله وحدت طبقه‌ی کارگر است، کمونیست‌ها مبارزه می‌کنند برای وحدت طبقه‌ی کارگر" و در ادامه نیز گفتند: "دو دیدگاه متفاوت است یک دیدگاه فکر می‌کند به جای طبقه‌ی کارگر می‌شود مبارزه کرد، می‌شود جای طبقه‌ی کارگر را گرفت، فکر می‌کند وحدت کمونیست‌ها، وحدت طبقه‌ی کارگر است، فکر می‌کند و می‌نشینند توی اطاق و می‌خواهد مسأله‌ی طبقه‌ی کارگر را حل بکند. دیدگاه دیگر نه مسأله‌اش این نیست، مسأله‌اش طبقه‌ی کارگر است، مسأله‌اش سازماندهی طبقه‌ی کارگر است، مسأله‌اش آگاهی سوسیالیستی در طبقه‌ی کارگر است و به وحدت طبقه‌ی کارگر می‌اندیشد و معتقد است کمونیست‌ها هم باید مبارزه کنند در این راستا"

این گفته ها بسیار هیجان انگیز، شعاری و تبلیغاتی است و عمل به آن ها تا به این روز عملاً از تشکیلات های موجود دیده نشده است که "...مسأله اشان سازماندهی طبقه ی کارگر باشد، مسأله اشان آگاهی سوسیالیستی در طبقه ی کارگر باشد..." هدف از بیان "همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها" برداشتن موانع سر راه عملی شدن همین شعارها است، در واقع استفاده شعاری رفیق منصوری از نیازهای ژرف و عینی جنبش کمونیستی برای عدم جوابگویی در مقابل این که سازمان ها و احزاب موجود مانع موفقیت طبقه ی کارگر هستند بود، اگر ایشان به دیدگاه دوم اعتقاد داشته باشند، باید بپذیرند عمل به آن دقیقاً از ساختن هسته ها در محل کار و زندگی کارگران شروع و ممکن می شود، که برای آماده کردن طبقه در جهت وحدت طبقاتی ضرورت دارد و وظیفه ی عاجل کمونیست ها می باشد، که اکنون احزاب و سازمان های موجود مانع این حرکت هستند، در حالی که ایشان از ضرورت های حیاتی و انکارناپذیر نیازهای جنبش کمونیستی به شکل شعاری برای رد موضوع ساختن هسته ها که تنها راه عبور از بن بست است، استفاده کردند.

بر این مبنا معلوم می شود که دچار چه تناقضی شده اند، اگر دیدگاه دوم از طریق حزب طبقه ی کارگر نمی تواند عملی شود آیا توسط سازمان ها و احزابی که جدا از طبقه هستند انجام خواهد شد؟ پس چرا طی ۷۰ سال گذشته کمونیست های مورد نظر رفیق منصوری حاضر در جریانات مختلف گفته های دیدگاه دوم را نتوانستند، انجام بدهد؟

دقیقاً گفته ما هم همین است که شما سازمان ها و احزاب موجود طی حدود ۷۰ سال گذشته خود را جای طبقه گذاشتید و با روی کرد دیدگاه اول حرکت کردید و نتیجه اش فعلیت شما و طبقه ی کارگر است و برای عبور از دیدگاه

اول که مربوط به سازمان های موجود است و رسیدن به دیدگاه دوم می‌گوییم همه شما مانع هستید باید خود را نقد کنید و بن بست موجود را به رسمیت بشناسید و تمامی تسهیلات متعلق به طبقه ی کارگر را که تصرف کردید رها کنید تا طبقه ی کارگر بتواند با ایجاد هسته های مورد نیاز خود در محل کار و زندگی برای ساختن حزب خود بسترسازی کند، به این دلیل است که می‌گوییم "همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها".

شما این گفته را جدا از طبقه و به جای طبقه قلمداد می‌کنید ولی عمل ۷۰ ساله تشکیلات های خود را که تاریخاً حاصلشان دیده می‌شود به صورت جادو می‌خواهید در خدمت طبقه بودن جا بزنید (مشک آن است که خود به بویید نه آن که عطار بگوید) اگر تشکیلات های موجود مانع نبودند و آن چیزی که شما می‌گویید بودند باید از طریق حاصل عملکردشان سخن می‌گفتند نه از نیازهای ضروری جنبش کمونیستی به شکل شعاری سخن سر می‌دادند، ما در مقابل حاصل ده ها سال عملکرد تشکیلات های موجود شعار "همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها" را پیش رو می‌گذاریم، آیا این کمونیست ها را جای طبقه گذاشتن است؟ یا برداشتن موانعی که ده ها سال است خود را جای طبقه گذاشته اند؟

به هر حال شنیدن و خواندن گفته های تبلیغاتی رفیق منصوری دلنشین و زیباست، اما شاهرهی در جهت تقدس خود به خودیزم است، این گفته ها ظاهراً یک اصل انقلابی و گذشت و فداکاری جریانات و در خدمت مبارزات طبقه ی کارگر بودن است، اما وقتی موضوع را از زاویه ی طبقاتی و هم چنین از زاویه مارکسیزم – لنینیسم بررسی و نقد کنیم متوجه می‌شویم که نه تنها یک اصل انقلابی و در جهت کمک به طبقه ی کارگر قرار ندارد، بلکه اصل پایه و بنیادی توجیه پراکندگی در جنبش کمونیستی و هم چنین توجیه پایه ای

موجودیت هرگونه محفلگرایی یعنی حفظ وضعیت موجود (حفظ بن بست جنبش کمونیستی) است، در اصل این نظر برای منطقی جلوه دادن پراکندگی کمونیست ها است، و از طرف تشکیلات های موجود به یکدیگر بیان می شود (آن ها به همدیگر نهیب می زنند که مزاحم من نشوید من هم قول می دهم مزاحم شما نخواهم شد، یعنی علی به دین خود ، ولی به دین خود).

صورت دیگر بیان این اصل توسط رفیق حمید تقوای که خود را نماینده ی چپ مدرن در مقابل چپ سنتی می داند بیان شده است رفیق حمید تقوای می گوید: هم‌رزمی مقدم بر همنظری است بنابراین باید گذشته را و مباحثات انجام شده را صفر کرد و کنار گذاشت و به پراتیک مشترک دست زد (این از معجزات این رفقا است با چنین بیانی و چپ سنتی نیز با بیان رفیق منصور است که می توانند بدون همنظری یا همان وحدت کمونیستی پراتیک مشترک یا همان برقراری وحدت طبقه را ممکن کنند، بدون این که هر لحظه پراتیک خود را محک بزنند که آیا اصولی است یا انحرافی، چون اصول و تئوری که می تواند و یکی از ابزارهای محک زدن است صفر کرده و در حد صفر به کناری نهاده اند) این سطحی از مبارزه خود به خودی است و تقلیل مبارزه محسوب می شود در واقع سطح مبارزه توده ای است چرا که مبارزه آگاهانه باید همراه با مبارزه ی تنوریک باشد که مبارزه ی تنوریک بخشی از مبارزه طبقاتی است، وقتی مبارزه تنوریک را کنار می گذاریم دارای دو معنا می باشد این که بخش آگاه طبقه نیستیم و یا این که آنقدر از طبقه دور شده و در محفل خود محصور شدیم که توانایی و انعطاف درک کمونیستی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و انطباق اصول علم رهایی با پارامترهای مبارزاتی زمان را از دست داده ایم، چون توان پذیرش انتقاد و اشتباهات خود و تصحیح آن ها را نداریم، بنابراین صورت مسأله را یک می کنیم و با چنین گفته های جان

سختی خود به خودیزم و محفلیزم خود را قبول کرده تابع آن شده و از بقیه نیز می‌خواهیم چون ما عمل کنند تا در مقابل منطق جریان دیالکتیکی چند صباحی بیش تر مقاومت کنیم، در این نوشته به موضوع چپ مدرن و روی دیگر سکه آن سنتز نوین نمی‌توانم بپردازم فقط همین قدر کافی است که آن‌ها مدرن بودن را در فرار از اصول و چارچوب اصول انقلابی و جدا کردن تنوری از پراتیک خلاصه می‌کنند و با خلط مبحث کردن در انقلاب طبقاتی طبقه‌ی کارگر و تعریف انقلاب را به صورت توده وار و درهم با عناصر بقیه طبقات مخلوط کرده و از دل آن انقلاب انسانی را بیرون می‌کشند تا نه سیخ بسوزد نه کباب، تا بتوانند بدون بررسی اصولی هم‌رزمی، با هر رفورمیستی و یا ضدانقلابی هم‌رزم شوند، برای توجیه چنین عملکردی تقریباً در هر پاراگراف حرفشان تکرار می‌کنند که همه چیز عوض شده است با این تکرار می‌خواهند پراتیک بدون تنوری را از زیر نقد نجات بدهند، چون بدون هماهنگ کردن تنوری با پراتیک و پوشش پراتیک با تنوری و محک زدن تنوری در پراتیک و ارتقاع آن‌ها در همپوشانی و باز تولید یکدیگر می‌شود بدون پاسخگویی، با هر ضدانقلابی هم‌رزم شد بدون این که به انقلابیگری شما خدشه ای وارد شود و بدون دخالت تنوری در پراتیک تروریست‌ها را نیز می‌شود انقلابی و هم‌رزم نامید و می‌شود هر شورش و خیزش اصلاح طلبی را انقلاب نامید و... و سنتز نوینی‌ها نیز در ناامیدی جهت به میدان آوردن طبقه‌ی کارگر برای انقلاب، خود جدا از طبقه می‌خواهند انقلاب کرده سپس تحویل طبقه‌ی کارگر بدهند. به نظر من علت رسیدن جریان‌ات به این حد بالایی از جدایی از طبقه تماماً ناشی از ضدیت آن‌ها و عدم عمل به لنینیزم است.

به موضوع برمی‌گردم، تمامی انقلابیون قبول دارند که انسان‌ها بر پایه‌ی منافع مشترکی که بین خود دارند می‌توانند متحد شوند، یعنی اتحادی میان

کسانی که در ساختار رابط تولیدی زیست مشترک دارند ولی منافع مشترک ندارند (یا برعکس) ممکن نیست مثل عدم اتحاد کارگران با سرمایه داران، آن ها با توجه به این که هر دو نیاز حیاتی برای موجودیت خود به وجود دیگری دارند و در تمامی موارد زیست مشترک (ولی جنگی) را به پیش می برند اما در همین حال به دلیل داشتن منافع متضاد در انکار یکدیگر هستند و هرگز امکان وحدت بر مبنای منافع میان آن ها وجود نخواهد داشت (اما میان آن ها وحدت ضدین وجود دارد که برای جریان زیست مشترک تا تکامل مرحله ی دیگر و ظهور سنتز جدید که جامعه را از طبقات پاک خواهد کرد ادامه خواهد یافت و البته این موضوع یعنی وحدت ضدین ربطی به موضوع وحدت بر مبنای منافع طبقاتی ندارد) بر همین مبنا مبارزه ی کارگران و سرمایه داران نه تنها جمع پذیر نیست بلکه علیه یکدیگر است و هم چنین همه قبول داریم که شق ثالثی در مبارزه ی طبقاتی وجود ندارد یعنی خنثی یا بینابینی وجود ندارد به همین دلیل است که سازش طبقاتی هرگز معنا پیدا نمی کند.

مواردی که در بررسی من به عنوان اصول جهت نقد موضوع عدم نیاز به وحدت کمونیستی که به دو صورت متفاوت از جانب مثلاً دو نوع چپ (سنتی و مدرن) بیان شده است قرار خواهند گرفت عبارتند از:

۱- وحدت بر مبنای منافع مشترک و عدم وحدت بر مبنای منافع متضاد است. پس باید پرسید میان کمونیست ها چه منافع متضادی وجود دارد که وحدت میان آن ها ممکن نمی شود؟

۲- شعاری که مارکس به کار برده است (کارگران جهان متحد شوید) و می دانیم مارکس اعتقاد داشت که طبقه ی کارگر بر مبنای منافع طبقاتی متحد خواهد شد.

۳- انقلاب کار توده‌ها است اما نه توده‌های ناآگاه و پراکنده، دچار خود به خودیزم و بدون رهبری سازمانی.

۴- مارکس می‌گوید: کمونیست‌ها منافع جدا از منافع کلی طبقه‌ی کارگر ندارند. می‌توان گفت کمونیست‌هایی که متحد نمی‌شوند دارای منافع غیر از منافع کلی طبقه‌دارند و با توجه به گفته‌ی مارکس می‌توان نتیجه گرفت کمونیست‌های که بر مبنای منافع کلی طبقه‌ی کارگر متحد نمی‌شوند، کمونیست نیستند.

۵- مارکس و انگلس می‌گویند: وظیفه‌ی عاجل کمونیست‌ها آماده کردن طبقه‌ی کارگر برای انقلاب (تسخیر قدرت) است می‌دانیم طبقه‌ی کارگر زمانی می‌تواند انقلاب کند یا تسخیر قدرت کند که به وحدت طبقاتی رسیده باشد. بنابر این کمونیست‌ها باید طبقه‌ی کارگر را با آگاهی طبقاتی آماده‌ی تسخیر قدرت نمایند و این با تشکیلات‌های پراکنده‌ی کمونیستی ممکن نیست، با ابزارهای متضاد امکان برقراری وحدت ممکن نمی‌شود.

۶- دستیابی به وحدت طبقاتی تنها از مسیر آگاهی طبقاتی ممکن می‌گردد (این جا موضوع پراتیک هر روز و هر لحظه کارگران (جنبش خود به خودی) بیان نمی‌شود چون به دلیل وجود منافع مشترک و طبقاتی که سرچشمه و عامل اصلی وحدت است بطور دائمی و به عنوان بستر اصلی وجود دارد (ولی اگر برای وحدت طبقه تنها به این عامل تکیه کنیم همان خود به خودیزم است که بیش از ۲۰۰ سال است به تنهایی نتوانسته وحدت طبقاتی را ممکن کند یعنی آگاهی هرگز از درون جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر که تحت تسلط ایدئولوژیک سرمایه‌داری قرار دارد ممکن نشده است و آن آگاهی که به صورت خود به خودی از جنبش کارگری بر می‌آید در واقع آگاهی بورژوایی کارگران است که طی ۲۰۰ سال دائماً وجود داشته و باز تولید شده در واقع

برای جلوگیری از رشد آگاهی طبقاتی بوده است و حتی آگاهی های ضدسرمایه داری که در اوج مبارزات جنبش کارگری از درون جنبش خود به خودی سطح می گردد نیز خود به خودی امکان نشر و سراسری شدن را ندارد بلکه آن نیز احتیاج به حزب طبقه ی کارگر دارد تا آن را به صورت علم دو بار در طبقه به گردش و باز تولید برساند، مانند شوراهای که در ۵۷ ساخته شدند به دلیل نبود حزب نتوانستند به وظایف انقلابی خود عمل کنند). بنا بر این تنها می ماند عامل دوم وحدت، که آگاهی طبقاتی است و آن را باید کمونیست ها ممکن کنند. یعنی آگاهی را به درون طبقه ی کارگر برده نهادینه کنند و این ممکن نمی شود مگر وحدت کمونیستی ایجا گردد. آگاهی طبقاتی کارگران علم است و علم را باید آموخت و آموزش داد با خود به خودیزم کسی عالم نمی شود (به جز استثنای بسیار نادر که هرگز کارساز نبودند) و علم رهایی طبقه ی کارگر از درون تسلط ایدئولوژی سرمایه داری منتشر نمی شود البته علم به طور عمومی ایجاد و تولید می شود اما به دلیل طبقاتی بودن حاکمیت قبل از انتشار از فیلتر طبقه ی حاکم عبور می کند بنا براین علم هم طبقاتی (به نفع سرمایه داری) به دست کارگران می رسد، هنر حزب و کمونیست ها در این جا خود را نشان می دهد که علم رهایی طبقه ی کارگر را می توانند طبقاتی به سود کارگران آموزش بدهند موضوع بحث ما این علم است، که خود به خود از درون حوزه های تحت تسلط ایدئولوژی سرمایه داری تولید، منتشر و رشد نمی کند وظیفه ی کمونیست ها رساندن چنین علمی به طبقه ی کارگر است. من هم خیلی دوست دارم از مبارزه خود به خودی و رشد مبارزات کارگران بدون این همه آوارگی و کشته شدن انقلابیون، علم رهایی بشر نشر پیدا کند و به اوج رسیده و پیروز گردد، این که بگویم همه چیز (آگاهی و علم رهایی بشر) در درون خود جنبش کارگری یا

در عمق مبارزات طبقه‌ی کارگر وجود دارد و خود کارگران حتی در بستر تسلط سرمایه‌داری به آگاهی لازم و انقلابی می‌رسند بسیار زیبا، عامه‌پسند، فریبنده کارگران و توده‌های ناآگاه و دادن استقلال دروغین به کارگران و ایجاد توهم در فعالین کارگری و در کل مانع رشد آگاهی طبقاتی و حرف دل سرمایه‌داری است، این‌که بگویم کارگران خود می‌دانند چه بکنند، باید مستقل عمل کنند و... بسیار زیبا هست، اما بحث ما زیبایی و دوست داشتن من و شما نیست بلکه بحث علمی بودن یا خیالی بودن است. یکی از راه‌های اثبات نظریه‌های علمی شواهد تاریخی و طیف شاهد(نمونه‌ای برای مقایسه) هستند و در تاریخ جنبش کارگری ثابت شده است که رشد آگاهی طبقاتی از درون مبارزات خود به خودی طبقه با تمام زیبایی‌های غیرممکن است و طی ۲۰۰ سال گذشته حیف که هرگز اتفاق نیافتاده است، یعنی شواهد تاریخی و نمونه‌مقایسه‌ای نداریم در حالی که اگر این نظریه زیبا درست بود باید طی دوپست سال گذشته ده‌ها بار به صورت خود به خودی طبقه‌ی کارگر تا اوج و تسخیر قدرت به علم‌رهای طبقاتی دست می‌یافت که هرگز چنین شواهد تاریخی نداریم. همین یک دلیل کافی است که بدون عناد بپذیریم باید انقلابیون طبقه‌ی کارگر (کمونیست‌ها) علم‌رهای بشر را به درون طبقه‌ی کارگر ببرند و طبقه‌ی انقلابی کارگر را طبق گفته‌ی مارکس و انگلس برای تسخیر قدرت آماده کنند.

۷- کمونیست‌ها آگاه‌ترین، شجاع‌ترین، فداکارترین و... بخش طبقه‌ی کارگر هستند، و چون آگاهی عامل وحدت است بنابراین کمونیست‌ها باید متحدترین بخش طبقه نیز باشند پس کمونیست‌های نامتحد یک جای کارشان مشکل دارد، کجای کارشان مشکل دارد؟ آیا کمونیست نیستند؟ یا منافع متضاد با خود و با طبقه دارند؟.

۸- طبقه ی کارگر نمی تواند بیش از یک سازمان سیاسی انقلابی داشته باشد اما صدها سازمان سیاسی رفرمیستی می تواند داشته باشد، تنها جریانی که از منافع کلی طبقه ی کارگر نمی تواند انحراف داشته باشد کمونیست ها هستند چون هیچ منافع جدا از منافع کلی طبقه ندارند و بستر کسب منافع کلی طبقه را با متشکل شدن در درون حزب طبقه ی کارگر آماده می کنند، در نتیجه کمونیست های نامتحد و پراکنده در تشکیلات های متعدد اگر در جهت وحدت خود در سازمان سیاسی طبقه ی کارگر اقدام نکنند نمی توانند معنا و مفهوم کمونیست بودن را داشته باشند. وقتی سازمان های سیاسی مبارزه تئوریک را در جهت وحدت یابی با بهانه ی این که هدف وحدت کمونیست ها نیست یا با این بهانه که همنظری مهم نیست مهم همزمی است کنار می گذارند و قرارداد نانوشته ای بین خود منعقد می کنند به همدیگر اعلام می کنند که مزاحم من نشوید من هم مزاحم شما نخواهم شد، یعنی حداقل ضدکمونیستی عمل می کنند که در این سازش نانوشته همدیگر را در جهت جلوگیری از ساخته شدن حزب و آگاه و متحد شدن طبقه ی کارگر کمک و حمایت می کنند، در کلیت سازمانی خویش و مجموعه سازمان های هممنوع و وظیفه ی رفرمیستی که جلوگیری از آگاه و متحد شدن طبقه ی کارگر را انجام می دهند و با ایجاد و ادامه ی تشکیلات های مختلف مخالف اصول علم رهایی عمل می کنند.

در ایران و در هر کشور دیگر جهان هر کدام دارای بیش از ده حزب و ده ها سازمان با ادعای کمونیستی یا کارگری هستند ولی آن ها به وحدت نمی رسند در حالی که هدف همه ی آن ها ایجاد وحدت در طبقه ی کارگر است، چه منافع متفاوتی میان آن ها وجود دارد که نمی گذارد آن ها برای دستیابی به هدف

مشترک با هم به وحدت برسند؟

اعتقاد به ماتریالیزم دلیل بر کمونیست بودن نیست بلکه کمونیست کسی است که هدف نهاییش رسیدن به جامعه‌ای باشد که تمامی انسان‌ها بدون وجود استثمار طبقاتی آزاد و انسانی زندگی کنند این اعتقاد قدم اول است ولی به تنهایی برای کمونیست بودن کافی نیست بلکه باید عملاً برای رسیدن به چنین هدفی به صورت عملی مبارزه کرد و ابزارهای لازم (مانند حزب) برای ممکن شدن را ایجاد نمود.

در جهت رسیدن به هدف نهایی اهداف دیگری هست که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد وحدت طبقاتی است که اگر کسی یا تشکیلاتی در جهت چنین هدفی تلاش نکنند نمی‌توان به آن‌ها کمونیست گفت، یکی از اصول مارکسیزم این است که بپذیریم کمونیست‌ها منافع جدا از منافع کلی طبقه ندارند. و وظیفه عاجل آن‌ها آماده کردن طبقه برای تسخیر قدرت است. یعنی منافع کلی طبقه‌ی کارگر از مسیر تسخیر قدرت می‌گذرد، تسخیر قدرت نیاز به وحدت طبقاتی، وحدت طبقاتی نیاز به حزب طبقه، حزب طبقه نیاز به وحدت کمونیست‌ها، وحدت کمونیست‌ها نیاز به نقد جریان‌ات و محافل مانع موجود و نقد جریان‌ات مانع نیاز به مبارزه‌ی تئوریک که بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است، دارد. با توجه به چنین فورمولی چگونه می‌توان پذیرفت که کمونیست‌ها مخالف وحدت کمونیستی باشند؟ یا هدف اولیه آن‌ها وحدت کمونیستی نباشد؟

بنابراین کسانی که در جهت وحدت کمونیستی گام بر نمی‌دارند نمی‌توانند مارکسیست محسوب شوند، شکی در این نیست که برخی از رفقا عصبانی شده و اعلام خواهند کرد که اشرفی تند و تند حکم صادر می‌کند که چه کسی کمونیست است و چه کسی نیست من این اتهام را از طرف افرادی که بخاطر حفظ وضعیت موجود تشکیلاتی خود نمی‌توانند وارد بحث شوند و جواب منطقی بدهند می‌پذیرم، و ادامه می‌دهم کمونیزم یک مذهب نیست که

فرقه‌های مختلف داشته باشد و هر کدام در معبد یا زیارتگاه خاص خود (در محفل انس خود) مشغول راز و نیاز باشد بلکه کمونیست‌ها موضوع و حوزه‌ی خاص و مشترک فعالیت دارند که تمامی افراد حاضر در حوزه‌ی فوق دارای منافع مشترک هستند و خود کمونیست‌ها منافع جدا از منافع طبقه‌ی کارگر ندارند، هر گاه کمونیستی خارج از این حوزه و موضوع قصد فعالیت داشته باشد مانند ماهی بیرون افتاده از آب خواهد، مرد، ماهی مرده نمی‌تواند شنا کند کمونیست‌های بیرون از مسیر وحدت کمونیستی برای ممکن کردن وحدت طبقاتی مرده‌ای هستند که نمی‌توانند وظیفه‌ی عاجل خود را انجام بدهند بنا براین دائماً در حاشیه و داخل حرکت‌های عقب مانده یا بی‌ربط آواره خواهند بود چنین موجوداتی را نمی‌توان کمونیست نامید.

حال از زاویه‌ی دیگری برمی‌گردیم به بحث اصلی "اصلاً مسأله، مسأله وحدت کمونیست‌ها نیست، مسأله وحدت طبقه‌ی کارگر است، کمونیست‌ها مبارزه می‌کنند برای وحدت طبقه‌ی کارگر" استنباط خود را از این گفته به صورت سوالی در می‌آورم، چرا هدف وحدت کمونیست‌ها نیست بلکه هدف وحدت طبقه است که باید کمونیست‌های نامتحد، اتحاد طبقاتی کارگران را ممکن کنند؟ اگر بپذیریم که این اصل درست است و تن به چنین تنوری بدهیم بنابراین باید بپذیریم کمونیست‌ها جدا از طبقه‌ی کارگر هستند، چرا؟

اگر کمونیست‌ها جدا از طبقه نباشند در حین وحدت طبقاتی باید همراه با به وحدت رسیدن طبقه به وحدت برسند یا بهتر است بگویم قبل از به وحدت رسیدن طبقه، کمونیست‌ها باید به وحدت رسیده باشند چون بخش آگاه طبقه محسوب می‌شوند. به بیان دیگر اگر هدف وحدت طبقه باشد اول باید همین کمونیست‌ها یعنی بخش آگاه طبقه به وحدت برسند اگر بخش آگاه طبقه را نتوانیم متحد کنیم حرف زدن از کسب وحدت در بخش‌های ناآگاه یا کم‌تر آگاه

طبقه، آب در هاون کوبیدن است. یعنی اگر کمونیست‌ها بخشی از طبقه باشند نه تنها وحدت طبقه بلکه وحدت کمونیست‌ها بخش مقدم هدف (وحدت طبقه) است اما وقتی می‌گویم هدف وحدت کمونیست‌ها نیست بلکه وحدت طبقه است. یعنی این‌که کمونیست‌ها بخشی از طبقه نیستند.

ممکن است در آینده رفیق منصوری و یا افرادی که با استفاده از چنین اصلی عملکرد گذشته سازمان‌ها و تشکیلات خود را توجیه می‌کنند برای جواب دادن چنین اعلام کنند که "اصلاً مسأله، مسأله وحدت کمونیست‌ها که بخشی از طبقه اند، نیست، مسأله وحدت کل طبقه است و کمونیست‌ها مبارزه می‌کنند برای وحدت طبقه‌ی کارگر"

با بیان اصل فوق به این صورت آن‌ها از خطای جدا کردن کمونیست‌ها از طبقه میرا می‌شوند اما هنوز از مشکل اصلی نجات نمی‌یابند و آن این‌که وحدت کل طبقه یک شبهه یا خلق الساعه و ناگهانی (خود به خودی) امکان پذیر نیست، بلکه بخش به بخش شروع و امکان پذیر می‌شود (حتی وحدت کمونیست‌ها نیز ناگهانی ممکن نمی‌شود) حال‌که می‌پذیریم کمونیست‌ها بخشی از طبقه هستند پس وحدت کمونیستی یک نقطه شروع در جهت وحدت کل طبقه است، در نتیجه وحدت کمونیست‌ها بخشی از هدف است و چون آگاه‌ترین بخش طبقه هستند پیش فرض شروع وحدت طبقه از کانال فعالیت وحدت کمونیست‌ها می‌گذرد، هم چنین وحدت کمونیست‌ها تنها از کانال حزب طبقه‌ی کارگر می‌گذرد، پس می‌توان نتیجه گرفت مخالفت با وحدت کمونیست‌ها ضمن توجیه و دفاع از پراکندگی، مخالفت با ساخته شدن حزب طبقه‌ی کارگر نیز محسوب می‌گردد (این نوعی انحلال طلبی است) از این جهت است که می‌گوییم تمامی سازمان‌ها و احزاب موجود مدعی کمونیستی یا انقلابی مانع ساخته شدن حزب طبقه‌ی کارگر هستند، بنا براین

در مقابل چنین وضعیتی شعار "همه ی تسهیلات برای ساختن هسته ها" معنای منطقی پیدا می کند.

توجیه دیگری نیز برای چنین اصلی بیان می شود، برخی از رفقا می گویند: (چون وحدت کمونیست ها ممکن است زمان زیادی طول بکشد، نمی توان منتظر شد و اقدام به ایجاد وحدت در طبقه نکرد) این هم روی دیگر سکه سنتز نوین است)) این موضوع نیز دو جواب دارد یکی (مخصوص ایران و کشورهای استبدادی آسیایی است) این که طی ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته که به دنبال وحدت کمونیست ها نبودیم و فقط دنبال وحدت طبقه بودیم چرا موفق به ایجاد وحدت طبقه نشدیم؟ آیا ۷۰ سال زمان کوتاهی است؟ (بر مبنای ساختار مبارزاتی این منطقه ایجاد و ادامه کاری سازمان های توده ای طبقه ی کارگر الزاماً از مسیر ساخته شدن سازمان سیاسی طبقه ی کارگر می گذرد این طبق تاریخ ثابت شده است) و حتی دیدیم در انقلاب ۵۷ طبقه آماده وحدت یابی بود ولی به دلیل عدم اندیشه وحدت کمونیست ها، انقلاب شکست خورد در همان انقلاب میلیون ها نفر از طبقه ی کارگر به فدانیان و دیگر نیروهای همانند، علاقه نشان دادند و آن ها به دلیل عدم داشتن تئوری انقلابی (مارکسیست - لنینیستی) آن همه نیروی مستعد را نتوانستند به وحدت برسانند. جواب دوم هر چند تکراری خواهد بود ولی لازم است وحدت از کانال آگاهی می گذرد بنابراین اگر بخواهیم طبقه را به وحدت برسانیم باید آن ها را آگاه کنیم آگاه کردن طبقه از طریق تشکلات پراکنده و نامتحد که آگاهی را با اشکال متفاوت و بعضاً متضاد ارایه می دهند نه تنها باعث وحدت نمی شوند بلکه تفرقه را در طبقه دامن می زنند در واقع مانع وحدت هستند در نتیجه تا زمانی که کمونیست ها در حزب انقلابی طبقه ی کارگر به وحدت نرسند طبقه ی کارگر هرگز به وحدت دست نخواهد یافت.

بنا براین مخالفت با وحدت کمونیست‌ها برای دفاع و عملی کردن وحدت طبقه نیست بلکه هدف دیگری را دنبال می‌کنند، از خود باید بپرسیم:

۱- در مخالفت با وحدت کمونیست‌ها چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

۲- یا با حرکت در مسیر عدم وحدت کمونیست‌ها بدنبال حفظ یا بدست

آوردن چه منافی هستند؟

جواب یک چیز است تمامی تشکیلات‌های موجود می‌خواهند با استفاده از این شعار از نقد پراتیک و تنوری شکست خورده گذشته خود و در جازدن، به حاشیه رانده شدن و بن بست و خود به خودیزم فعلیشان دفاع کرده و از نقد وضعیت موجود و بی عملی‌شانه خالی نمایند و مخالفتشان با لنینیسم را که تاریخاً اثبات شده تنها گرایشی است که می‌تواند طبقه را آماده تسخیر قدرت کند پنهان کنند (مثلاً رفیق حمید تقوایی بحث در مورد خیزش ۱۳۸۸ را با بیان این که همه چیز عوض شده به گذشته مربوط می‌داند که باید در بحث جدید او صفر شده محسوب گردد و نیازی به بررسی و نقد ندارد، متأسفانه چپ مدرن تا این حد از گذشته شکست خورده خود که در حاشیه قرار داشت فرار می‌کند و حاضر نیست تنوری و پراتیک چهار سال قبل خود را با بهانه این که به گذشته تعلق دارد مورد نقد قرار دهد، هم چنین برای مصون ماندن از نقد، مبارزه تنوریک را که بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است از پراتیک منفک می‌کنند خود این فرار از گذشته‌ی خویش، دلیل شکست است در این رابطه به مصاحبه رفیق حمید تقوایی با رادیو پیام توجه کنید). هم چنین می‌خواهند نداشتن و ناتوانی در برقراری ارتباط ارگاتیک با طبقه را که باعث غوطه ور شدن در محفلیزم و سماجت در حفظ آن است را پنهان نمایند، حتی این تشکیلات‌ها داشتن ارتباط ارگاتیک را با داشتن ارتباط دوستانه، محفلی و بر مبنای علاقه سنتی اشتباه می‌گیرند. شکی نیست که رفقای فدایی - رفقای

کمونیست کارگری، حکمتیست، راه کارگر، کمونیست ایران و کومله و... صدها ارتباط در داخل دارند و دائماً با آن‌ها مراوده دارند اما نمی‌خواهند بدانند که ارتباط آن‌ها اصلاً و ابداً ارتباط ارگانیک و تشکیلاتی نیست، بلکه حتی اگر هزاران ارتباط داشته باشند ارتباطشان ساختار محفلی دارد، این تشکیلات‌ها برای افرادی که در داخل (حتی برای بیرونی‌ها) دارند هرگز مراحل عضویت طی نکردند یا به حالت ماست مالی گذراندند هرگز اصول و پلاتفرم خود را با آن‌ها به بحث نگذاشته‌اند و بر مبنای اعتقاد مشترک ارتباط ندارند از آن‌ها ارتباط منسجم و دو طرفه تشکیلاتی نمی‌خواهند آن‌ها را به طور منظم آموزش نمی‌دهند از آن‌ها نمی‌خواهند دائماً جلسات حوزه‌ای یا هسته‌ای یا کمیته تشکیل داده و نتایج را اعلام کنند از آن‌ها نمی‌خواهند کارهای مشخص و خاص و برنامه‌ریزی شده انجام دهند و از آن‌ها نمی‌خواهند همانند سازی کنند و... در واقع این تشکیلات‌ها نیروهای انقلابی را به حال خود رها کرده‌اند و بدون سازماندهی آن‌ها به این که صد یا هزار ارتباط سنتی دارند دلخوش هستند و از این که مبادا آن‌ها را از دست بدهند حاضر به تغییر وضعیت موجود نمی‌شوند، بنابراین یکی از عواملی که در مقابل هرگونه تغییر مقاومت نشان می‌دهند و از دو اصل نامبرده (یکی از طرف چپ "سنتی" و دیگری از طرف چپ "مدرن") استفاده می‌کنند این که مبادا محفلشان متلاشی شود.

فکرش را بکنید اگر افراد و ارتباطات این تشکیلات‌ها به امان خدا رها نمی‌شدند و دچار خود به خودی‌زم مانند خود تشکیلات‌ها نبودند و دائماً در جهت همانندسازی و تکثیر شدن عمل می‌کردند اگر هر کدام ۱۰ نفر داشتند طی ۱۰ سال گذشته باید هر کدام حداقل به هزار نفر تبدیل می‌شدند، چه کسی

می‌تواند بگوید با هزار نفر که دائماً در حال کسب آموزش و ارایه‌ی آموزش تشکیلاتی باشند نمی‌شد رهبری خیزش را در سال ۸۸ به دست گرفت؟

این تشکیلات‌ها هرگز به ساختن کادر مبادرت نکرده‌اند بلکه مانند تیم‌های فوتبال به دنبال قور زدن فعال و کادر ساخته شده بودند. و همه این ارتباط‌های موجود تسهیلاتی است که متعلق به طبقه‌ی کارگر است که متأسفانه به وسیله‌ی محافل فوق (سازمان‌ها و احزاب فوق) به هدر می‌رود.

وقتی می‌گویم نیروهای این محافل همانندسازی نمی‌کنند ممکن است برخی از این تشکیلات‌ها مانند آن‌هایی که در بالا نامبردم قلم به دست بگیرند و پیش خود بنویسند مثلاً ۴ سال پیش آقای "ز" از افراد ما بود و طی چهار سال خانم "ه" و آقای "د" را به جمع هواداران و یا حتی اعضای ما جذب کرده است، بنابراین، گفته‌ی اشرفی خطا است که افراد ما همانندسازی نکردند (آن‌چه به صورت سر بسته می‌گویم مواردی است که اتفاق افتاده است) جواب من به این رفقا این است که جذب افراد محفلی توسط افراد محفلی هوادار یا عضو چیزی نیست که به عنوان همانندسازی تشکیلاتی قبول کرد بحث ما ایجاد هسته و حوزه‌ی تشکیلاتی و کادرسازی و به دنبال آن همانندسازی کادری است نه جذب توده و ارها توسط توده و ارها که اگر حتی جذب افراد به صورت توده و ار را هدف قرار دهیم باید بگویم در این مسیر نیز همگی شکست خوردید، چون شرایط طبقه‌ی کارگر طبق اعتراضات و اعتصابات پُر شمار و هم چنین شرایط کل جامعه به اعتبار خیزش سال ۸۸ برای جذب توده و ار افراد آنقدر مهیا بود که باید ده‌ها هزار نفر را همانندسازی به نوع شما انجام می‌گرفت، که می‌دانیم در آن نیز ناتوان بودید. یک بحث بسیار مهم که متأسفانه انحرافی نیز است این که برای عدم عبور از خود به خودیزم و برای توجیه عدم انجام وظیفه، سرکوب را اساس عدم تشکل

یابی قرار می دهند، در حالی که از دشمن نمی توان انتظار داشت سرکوب نکند، بلکه در مقابل وجود هر اندازه از سرکوب کادرها باید راه های جدید برای سازمانیابی و سازماندهی پیدا کنند وقتی چنین نمی شود و وجود سرکوب بهانه ای برای توجیه عدم سازماندهی و یا توجیه سازماندهی سطحی و ناکارآمد و روزمره می شود نشان دهنده ی عدم کادرسازی و همانندسازی انقلابی است.

رفیق منصوری در قسمت دوم می گوید "...کمونیست ها مبارزه می کنند برای وحدت طبقه ی کارگر"

هر گاه برای توجیه عدم وحدت کمونیست ها آن ها را جدا از طبقه بدانیم یعنی آن ها دارای منافع متفاوت با منافع طبقه هستند تشکیلات ها و افراد کمونیست که به دلیل متفاوت بودن منافعشان امکان وحدت با هم و با طبقه ندارند، اما می خواهند طبقه را به وحدت برسانند، چرا؟ اگر بحث را از خیرخواهانه و اومانستی بودن برحذر کنیم و به موضوع از زاویه ی مارکسیستی نگاه کنیم چنین کمونیست هایی وحدت طبقه را برای رسیدن به منافع متفاوت خودشان با طبقه ی کارگر لازم دارند، در نتیجه آن ها را با هر نامی که باشند باید نقد و افشا کرد.

اگر منافع جدا از طبقه ندارند، بنابراین هیچ مانعی برای ایجاد وحدت میان آن ها نباید وجود داشته باشد، مگر این که دچار محفلگرایی، خود به خودیزم و در کل رفورمیزم که در آن پراکندگی قابل قبول و هضم می باشد، نهایتاً سوال اصلی من از رفیق منصوری و بقیه ی کمونیست ها و تشکیلات های مدعی کمونیستی این است که چه منافع متضادی با هم و با طبقه ی کارگر دارند که مانع وحدت میان آن ها می شود؟

با توجه به موارد بالا و به فرض محال فارغ از منافع طبقه‌ی کارگر، اگر برای کمونیست‌ها معنا و مفهوم وجودی قائل شویم، باز لازم به ذکر است که کمونیست‌ها اگر حتی از طبقه جدا باشند و منافع متفاوتی داشته باشند باز هم برای ایجاد وحدت طبقه‌ی کارگر و استفاده از آن نیاز به وحدت میان خود دارند، چرا که طی تقریباً ۷ دهه ثابت کرده اند که هیچ کدام به تنهایی قادر به ایجاد وحدت در طبقه‌ی کارگر نیستند.

محمد اشرفی

۱۱/۳/۱۳۹۲

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری